غزل شماره‌ی 94

حضوری پیشا عقلی در محضر حضرت محبوب

باسمه تعالی

**اگر به مذهب تو، خون عاشق است مباح صلاح ما همه آن است، کان تو راست صلاح**

در خطاب به حضرت محبوب، در افقی ایمانی و پیشاعقلی، حکایت یگانگی خود را با اراده‌ی او به میان می‌آورد و می‌گوید: اگر در آیین تو ریختن خون من مباح باشد، آن‌چنان در اراده‌ی تو خود را فانی کرده‌ام که عالی‌ترین احساس را همان می‌دانم که صلاح تو آن را جاری می‌کند تا حسّ حضور من، در وسعت حضور تو برایم به تجربه آید و در چنین حضورِ تاریخی برای آن‌که تو در عالم به ظهور آیی و حجاب‌های حضور تو که در صورت سیاه استکبار خودنمایی می‌کنند، راضی شده‌ام خود و همه‌ی فرزندان بسیجی‌ام شهید و اسیر شوند، لذا حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمودند: «مگر بيش‏ از اين است كه فرزندان عزيز اسلامِ ناب محمدى در سراسر جهان بر چوبه‏هاى دار مى‏روند؟ مگر بيش‏ از اين است كه زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته مى‏شوند؟ بگذار دنياى پست ماديت با ما چنين كند ولى ما به وظيفه‏ى اسلامى خود عمل كنيم.»[[1]](#footnote-1)

**سواد زلفِ سیاه تو، جاعلُ الظّلمات بیاض روی چو ماه تو، فالق الإصباح**

همه‌ی سختی‌ها و سیاهی‌های زلف گسترده‌ی تو که در عالم کثرات است، صورت اراده‌ی تو می‌باشد و نیز هرچه روشنایی و گشودگی در عالم هست، صورت اراده‌ی تو است به حکم فالق الإصباحی‌ات.

**ز چین زلف کمندت کسی نیافت خلاص از آن کمانچه‌ی ابرو و تیر چشمْ نجاح**

نه کسی از چین کمند یار خلاصی می‌یابد که صید آن نگردد و اسیر آن نشود، و نه کسی از کمانچه‌ی ابرو و تیر چشم معشوق، رهایی دارد. همه و همه جلوات حضرت محبوب‌اند که انسان را فرا می‌گیرند، تا در بوستان گسترده‌ی او خود را احساس کنند.

**ز دیده‌ام شده یک چِشمه در کنار روان که آشنا نکند در میان آن ملاّح**

آنچنان در افق توجه به جلوات جمال او و احساس فراقی که گشوده شده، اشک ریخته‌ام که چشمانم همچون چشمه‌ی آب، جاری شده است. در آن حدّ چشمه‌ی چشمانم در روانی شدت دارد که هیچ ملاّحی جرأت شناکردن در آن ندارد.

**لب چو آب حیات تو هست قوّت جان وجود خاکی ما را از اوست ذکر رواح**

لب تو که مظهر جلوات انوار دل‌گشایت می‌باشد، همانند آب حیات، جان را قوّت می‌دهد تا از ادامه‌ی راه مأیوس نباشد. و حقیقتاً وجود خاکی ما از ذکر او همچون روح می‌گردد و آسمانی می‌شود تا در جهانی بس گشوده‌تر از عالم خاکی خود را احساس کنیم.

**بداد لعل لبت بوسه‌ای به صد زاری گرفت کام دلم، ز او به صد هزار الحاح**

تا بالاخره اُنسی که در طلب آن بودم به ظهور آمد، هرچند با زاری‌های زیادی همراه بود و کام دل با صدهزار پشتِ ‌کار و سماجت بالاخره برآورده شد. زیرا این راه، بن‌بست ندارد. هرچند یک طرف عبد است با فقر محض و طرف دیگر ربّ است با غنای مطلق.

**دعای جان تو ورد زبان مشتاقان همیشه تا که بود متصل مسا و صباح**

ورد زبان ما، شکر و دعایی است به جان تو، آن هم همیشه و تا زمانی که شب و روز اتصالاً در صحنه‌اند. زیرا اگر لطف بیکرانه‌ی تو نبود، ما با تنهایی‌های دنیا چگونه با خود به‌سر می‌بردیم؟

**صلاح و توبه و تقوی، ز ما مجو حافظ ز رند و عاشق و مجنون، کسی نیافت صلاح**

وقتی کسی در مقام اُنس قرار گرفت و احساس کرد از او خودی نمانده جز در بودنی که سراسر غرق حضور بیکرانه‌ی خداوند است، نسبت او با خداوند، نسبت دیگری است، غیر از نسبتی که انسان‌ها در دیانت رسمی به آن مشغول‌اند و با توبه‌ی خود، از گناه‌ها فاصله می‌گیرند و با تقوای خود مواظب‌اند گرفتار گناه نشوند. این نحوه رویکرد با توبه و تقوای رسمی کجا و رویکرد رند و عاشق و مجنون کجا که سراسرِ وجود خود را به خدا داده و اساساً خودی در میان نمانده که بحث توبه و تقوایِ رسمی در میان باشد.

زیبایی رویکرد عاشقانه به حضرت محبوب تا آن‌جایی است که در نسبت با حضرت حق،حضوری پیشاعقلی بیابد و بیابد که صلاح او همانی است که حضرت محبوب صلاح بداند، حتی اگر حضرت محبوب ریختن خون او را مباح بداند، کار را به این‌جاها می‌کشاند که تمام وجودش احساس حضور حق می‌شود و ندا سر می‌دهد: «من کی‌ام لیلی؟ و لیلا کیست؟ من».

آری! ، «مگر بيش‏ از اين است كه فرزندان عزيز اسلامِ ناب محمدى در سراسر جهان بر چوبه‏هاى دار مى‏روند؟» پس «ز رند و عاشق و مجنون، کسی نیافت صلاح». نباید از شهدا انتظار زندگی به رسم سایر انسان‌های عادی داشت، زیرا صلاح آن همه آن بود که حضرت دوست در این تاریخ اراده کرده بود.

والسلام

1. - صحيفه امام، ج 21، ص 328. [↑](#footnote-ref-1)